

بررسی انتقادی رویکرد استاد سید فاطمی به مفهوم «انسان استعلایی» در مبانی حقوق بشر معاصر بر مبنای فلسفه کانت

ملیحه مسعودی^۱

چکیده

محوریت مفهوم استعلایی در فلسفه کانت تا جایی است که کانت این وصف را به عنوان شاخص اصلی فلسفه خود بر می‌گزیند و فلسفه کانت را با تعبیر استعلایی، از دیگر نظام‌های فلسفی تشخیص می‌دهند. استاد سید فاطمی سعی دارند که دیدگاه خود در مبانی نظری حقوق بشر را به اتکای فلسفه کانت صورت بندی نمایند و مفهوم انسان استعلایی را برای تحقق حقوق بشر معاصر شرطی اساسی تلقی می‌کنند.

به نظر می‌رسد مفهوم استعلایی در نظام فکری استاد سید فاطمی، با مفهوم اصلی آن در فلسفه کانت فاصله زیادی دارد. به همین دلیل تلاش ایشان برای ابتدای دیدگاه خود بر فلسفه کانت، مناقشه ای اساسی دارد. استاد سید فاطمی بدون توجه به ابعاد گسترده این مفهوم در پرتو انقلاب کوپرنیکی و نظام ایدئالیسم استعلایی کانت، آن را به کار برده اند و در نتیجه با رویکردی پیشاکانتی که مستلزم رویکرد جوهری به انسان و غفلت از شرایط استعلایی سوژه است، از این مفهوم بهره برده اند، درحالی که مفهوم استعلایی در فلسفه کانت معطوف به شرایط امکان در پرتو سوژکتیویته است و هیچ نسبتی با تلقی استاد سید فاطمی از انسان استعلایی به عنوان انسان انتزاعی غیر معطوف به عرضیات ندارد.

واژگان کلیدی: انسان استعلایی، انقلاب کوپرنیکی، حقوق بشر، سوژه، سید فاطمی، کانت.

مقدمه

فلسفه کانت به‌عنوان مهم‌ترین فیلسوف کلاسیک مدرنیته، یکی از اصلی‌ترین زمینه‌های دفاع نظری از حقوق بشر معاصر است.

استاد سیدفاطمی به‌درستی در جهت تبیین نظری حقوق بشر معاصر به فلسفه کانت تکیه می‌کند و سعی بر ارائه خوانشی از مبانی نظری حقوق بشر دارد که بتواند «راه را برای تبیین حوزه هنجاری نرم‌های حقوق بشر» در جامعه ما هموار سازد. از نظر ایشان، «حقوق بشر شریعت تجدد است و دستاورد اصلی مدرنیته» (سید فاطمی، روزنامه اعتماد، ۹۱/۹/۲).

تلاش استاد سیدفاطمی در راستای طرح مبانی نظری حقوق بشر مبتنی بر اندیشه کانت، یک زمینه پژوهشی را در مقابل ما می‌گشاید که همانا بررسی کیفیت بازخوانی ایشان از فلسفه کانت است؛ چرا که نظام فکری کانت در پرتو انقلاب کوپرنیکی^۱، چنان عمق و گستره‌ای دارد که طرح آن در تبیین هر مسأله‌ای، ارزیابی کیفیت بازخوانی آن را ضروری می‌سازد. طرح نظری استاد سیدفاطمی در مبانی حقوق بشر، مبتنی بر مفهوم «انسان استعلایی» صورت‌بندی می‌گردد.

بر همین اساس، در این مقاله قصد داریم با پرداختن به اندیشه کانت، به تحلیل و ارزیابی دیدگاه استاد سیدفاطمی در چگونگی استفاده از فلسفه کانت در صورت‌بندی مبانی نظری حقوق بشر بپردازیم و در این راستا بیش از هر چیز بر تلقی ایشان از مفهوم «استعلایی» تمرکز خواهیم داشت.

۱. مفهوم «انسان استعلایی» به مثابه مبانی نظری حقوق بشر در دیدگاه استاد

سیدفاطمی

استاد سیدفاطمی در تقریر مبانی حقوق بشر، بر مفهوم «استعلایی» در فلسفه کانت تکیه دارد و

1. Copernican Revolution.

مبتنی بر این مفهوم از «انسان استعلایی» به عنوان موضوع حقوق بشر سخن می گوید. از نظر ایشان، «مفهوم انسان حقوق بشری مفهومی استعلایی است که نه دلالتی متافیزیکی بر هویت انسان دارد و نه به معنای هویت الهی اوست» (سیدفاطمی، ۱۳۹۶، ص ۲۲).

از منظر فلسفی، آنچه در دیدگاه استاد سیدفاطمی امکان تحقق حقوق بشر را فراهم می کند، مفهوم «انسان استعلایی» است. بنابراین این مفهوم در دیدگاه ایشان نقشی کلیدی دارد. ایشان تصریح می کنند که: «منظور از انسان استعلایی، انسان غیر معطوف به مجموعه ای از عرضیات است؛ انسانی که معطوف به قبیله، نژاد، دین، تاریخ، هویت اجتماعی، جنسیت، رنگ و... نیست... . وقتی که در حقوق بشر گفته می شود "همه انسان ها" یا "هر کس"، این هر کس، هر کس انتزاعی است و از هر کس انتزاعی غیر معطوف به عرضیات به انسان استعلایی تعبیر می شود» (همان، ص ۲۳-۲۲).

از نظر استاد سیدفاطمی مهم ترین ملاک در تبیین انسان استعلایی، غیر معطوف بودن آن به عرضیات است. به تعبیر دیگر، انسان استعلایی موضوع حقوق بشر، مقید به دلالت های متافیزیکی و الهی نیست. به نظر می رسد که از نظر ایشان، همین عدم تقید به چنین دلالت هایی است که مفهوم استعلایی در فلسفه کانت را واجد ظرفیتی می سازد که بهترین مبنای نظری برای حقوق بشر معاصر باشد؛ آن گونه که دکتر سیدفاطمی تصریح می کند: «قابل دفاع ترین مبنای معرفت شناختی برای حقوق بشر، مبنای کانتی است» (همو، روزنامه اعتماد، ۹۱/۹/۲).

در دیدگاه استاد سیدفاطمی، «بدون تصویر مفهوم استعلایی از انسان، مفهوم برابری انسانی از نظر تحلیلی بی معنا خواهد بود. آدمیان در انسان بودن باهم برابرند» (همو، ۱۳۹۶، ص ۲۶).

استاد سیدفاطمی جهان شمولی حقوق بشر را پیامد مفهوم استعلایی انسان می داند و تصریح می کند که: «مفهوم استعلایی انسان جهان شمول است. یعنی فراجغرافیایی، فرافرهنگی، فرانژادی، فرادینی، فراسیاسی و فرا تعلقات اجتماعی است و در چنین تلقی ای از وجود انسان، و رای همه تعلقات عرضی و مفهومی است که حقوق بشر به او تعلق می گیرد» (همانجا). مطابق با نظر استاد سیدفاطمی، «حقوق بشر، حق ها و آزادی های این انسان استعلایی است که غیر معطوف به عرضیات مذکور است» (همانجا). در دقیق ترین تعبیر می توان گفت که «انسان به ما هو انسان» به مثابه موضوع حقوق بشر، همان «انسان استعلایی» کانت است (همانجا).

با توجه به جایگاه مفهوم «استعلایی» و به تبع آن «انسان استعلایی»، در صورت بندی نظری دیدگاه استاد سیدفاطمی در مبنای حقوق بشر که به تصریح ایشان از فلسفه کانت استنتاج شده است، به نظر می رسد تحلیل مفهوم استعلایی در فلسفه کانت جایگاه ویژه ای دارد و مهم ترین شاخص برای ارزیابی دیدگاه استاد سیدفاطمی است.

ایشان تا حدی مراد خود را از مفهوم استعلایی بیان نموده‌اند. اما پرسش فلسفی این است که مراد ایشان چه نسبتی با این مفهوم در فلسفه کانت دارد؟ اگر ایشان صرفاً تعبیر استعلایی را بدون اشاره به کانت مطرح نموده بودند، نسبت‌سنجی تلقی ایشان با معنای این مفهوم در فلسفه کانت چندان ضروری نبود. ولی اعتباری که ایشان در صورت‌بندی مبانی حقوق بشر به اندیشه کانت می‌دهند و آن را قابل دفاع‌ترین مبنای معرفت‌شناختی حقوق بشر تلقی می‌کنند، این ضرورت را ایجاب می‌کند که نسبت تلقی ایشان از مفاهیم کانتی و به‌طور خاص «مفهوم استعلایی» روشن شود و براساس چنین تحلیلی، دیدگاه ایشان در معرض ارزیابی قرار گیرد. با این ملاحظات، سؤال اصلی مقاله این است که «استعلایی در فلسفه کانت به چه معناست و مراد استاد سیدفاطمی از این مفهوم در تقریر مبنای حقوق بشر معاصر، چه نسبتی با تلقی کانت از آن دارد؟»

۲. مفهوم استعلایی در فلسفه کانت

درک مفهوم استعلایی در فلسفه کانت، متوقف بر درک تحول بنیادین معرفتی در قرن هجدهم، موسوم به انقلاب کوپرنیکی است.

۲-۱. انقلاب کوپرنیکی کانت

کانت را بزرگ‌ترین فیلسوف اروپایی از زمان ارسطو دانسته و شاهکار او، یعنی «نقد عقل محض» را مهم‌ترین کتاب فلسفی بعد از مابعدالطبیعه ارسطو دانسته‌اند (کورنر، ۱۳۹۴، ص ۱). کانت با توجه به بحران مابعدالطبیعه در شناخت واقعیت جهان و اینکه، تلاش فیلسوفان در تاریخ نتیجه‌ای جز شکاکیت نداشته است، مانند کوپرنیک در صدد تغییر بنیادین در اساس مابعدالطبیعه بر می‌آید (طالب زاده، ۱۳۹۶، ص ۱۵۴).

کانت در نقد عقل محض تصریح می‌کند: «تاکنون فرض می‌شد که شناخت ما تماماً باید خود را با اشیاء مطابقت دهد. اما همه تلاش‌ها در این راه که باید درباره اشیاء چیزی را به‌نحو پیشینی از طریق مفاهیم بدانیم تا از آن طریق شناخت ما گسترش یابد، براساس این پیش فرض ناکام ماند. حال باید کوشید و دید که آیا اگر فرض کنیم اشیاء باید خود را با شناخت ما مطابقت دهند، راه مابعدالطبیعه هموارتر خواهد شد» (Kant, 1998, p.109)؛ براساس انقلاب کوپرنیکی کانت، اعیان باید خودشان را با شناخت انسان تطبیق دهند، نه اینکه شناخت خود را با اعیان منطبق سازد (Bristow, 2010, p.40). کانت با انقلاب کوپرنیکی به‌دنبال وارونه‌سازی مفروضات معرفت‌شناسی پیش از خودش است. او استدلال می‌کند که ما باید هر اژه ممکن را پیش از آنکه بتواند برای ما به یک اژه بدل شود، چنان تلقی کنیم که لزوماً باید مطابق با شرایط شناخت ما باشد (استرن، ۱۳۹۳، ص ۳۹).

از نظر "کاسیرر" اهمیت انقلاب فکری کانت به حدی است که باید فلسفه روشنگری را بر مبنای

آن بازخوانی کرد (کاسیرر، ۱۳۹۵، ص ۵۳). فلسفه کانت آگاهانه برای عصر روشنگری پدید آمده است؛ عصری که در آن افراد اندیشیدن مستقل را آغاز می‌کنند (وود، ۱۳۹۶، ص ۴۷).

انقلاب کوپرنیکی کانت به دنبال تغییر اساسی در مابعدالطبیعه سنتی است. مابعدالطبیعه در طلب علم به احوال اعیان و ماهیات اشیاء بوده و پیوسته خود را در این مطالبه محق و موفق یافته است. نظام‌های فلسفی از یونان و سده‌های میانه تا عقلی‌مذهبان دوره جدید، همگی بر همین اساس اندیشیده‌اند و در عین حال، مابعدالطبیعه در زمانه کانت به ورطه ایده‌آلیسم و شکاکیت افتاده است و این نتیجه‌ای نبود که کانت به آن تن در دهد. به نظر کانت، برای حل مشکل مابعدالطبیعه راهی جز این نیست که آن را از اساس زیر و زیر کنیم. کانت از مطابقت اشیاء با شناخت سخن گفت (طالب‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۱۵۴). عمق تأثیر انقلاب کوپرنیکی کانت به حدی است که تاریخ تفکر را تقسیم می‌کند؛ به نحوی که می‌توان از دوره‌های ما قبل کانت و مابعد کانت در فلسفه جدید سخن گفت (کاپلستون، ۱۳۸۶، ج ۴، ص ۷۴).

انقلاب کوپرنیکی کانت از وجوه بسیاری قابل بررسی است. اما می‌توان گفت که به‌گونه‌ای جامع، تثبیت تمامی اصول مدرنیته در آن رخ داده است. همه مبانی مدرنیته، از قبیل راسیونالیته، سوپرناتیویته، سکولاریته و اومانیتته، همگی در فلسفه کانت ظهور و بروز دارد و او به تحکیم و تثبیت آنها پرداخته است (شجاعی، ۱۳۹۱، ص ۴۰).

ایده‌آلیسم استعلایی^۱ کانت و مبنای آن، یعنی انقلاب کوپرنیکی، قلب تپنده مدرنیته است. تاریخ فلسفه با اندیشه کانت وارد مرحله جدیدی شد. در این مرحله، ایده به‌منزله سوژه استعلایی خودبنیاد، مبدأ نظم طبیعت و اجتماع قرار گرفت و صورت فلسفی فرهنگ و تمدن دوره جدید را رقم زد. انقلاب کوپرنیکی نه حادثه‌ای تصادفی، بلکه اقتضای تاریخ فلسفه بود و به شیوه‌ای از تفکر مربوط می‌شد که در اروپا از یونان تا قرون وسطی و جدید تداوم یافته بود.

در پرتو انقلاب کوپرنیکی دیگر نمی‌توان از جهان مستقل از آگاهی سخن گفت. اینکه ابتدا نفس‌الامری باشد و انسان در صدد شناخت آن برآید، سنتی بوده است که فلسفه همواره به آن وفادار مانده و براساس آن اندیشیده است. اما با انقلاب کوپرنیکی، فلسفه سرنوشت دیگری پیدا کرد. با این نگرش، طبیعت به‌منزله موجودات حقیقی و قانون‌مند، صرفاً مشروط به شرایط آگاهی امکان‌پذیر است. به تعبیر شارح بزرگ کانت (پل‌گایر)، قلب ایده‌آلیسم استعلایی تمایز بازنمودها و اشیاء فی‌نفسه است (Guyer, 2015, p.87). از نظر کانت، نفس‌الامر حقیقتی است که از دسترس آگاهی دور است. چیزی که به‌منزله واقعیت با آن سروکار داریم، نظمی از ابرّه‌هاست که شرایط

1. transcendental idealism.

استعلایی آگاهی آن را به قیام صدوری برپا داشته است و خارج از آن ساحت قابل گفت‌وگو نیست. بنابراین با وحدت مقام ثبوت و اثبات، هستی همواره هستی در آگاهی است (طالب‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۱۷۳-۱۷۴).

۲-۲. ظهور سوژه کانتی

دکارت در نحوه کاربرد سوژه و ابژه تحولی بی‌سابقه در تاریخ فلسفه ایجاد کرد. تا زمان دکارت هر یک از اشیاء فی‌نفسه سوژه، یعنی ماهیت متحقق در خارج بود. اما با دکارت و تأسیس کوگیتو (من می‌اندیشم)، «من» یا جوهر نفسانی به سوژه بالمعنی‌الاصح تبدیل شد و اشیاء جملگی در نسبت با آن تعین یافتند. نزد دکارت، شیئیت همه اشیاء در امتداد و ذیل جوهر اندیشنده تعیین می‌شود. اشیاء از آن‌جا که اشیاء هستند، در نسبت با جوهر نفسانی و در برابر او و به‌منزله متعلق اندیشه او قرار می‌گیرند.

از نظر دکارت، سوژه اندیشنده بنیاد سایر جواهر است و اشیاء فی‌نفسه برابر ایستا (ابژه) و مرتب بر وجود آنند. اشیاء از این‌جا که اشیاء هستند، همان اشیاء هستند از آن‌جا که من اندیشنده به آن می‌اندیشد. بنابراین در اندیشه دکارت فقط کفه ترازوی مطابقت به سمت و سوی من اندیشنده سنگینی کرده است و هنوز مطابقت میان اشیاء و اندیشه منتفی نشده است. من اندیشنده می‌کوشد تا اشیاء را چنان‌که هستند بشناسد؛ با این ملاحظه که نور فطرت من اندیشنده واقعیت اشیاء را در برابر وی برپا می‌دارد (همان، ص ۱۶۳).

کانت مبتنی بر انقلاب کوپرنیکی و تغییر در معنای مطابقت، معنای تازه‌ای به سوژه بخشید که مستلزم تغییر در معنای ابژه نیز بود. کانت کوگیتوی دکارتی را کنار گذاشت و از چگونگی دست‌یابی به معرفت یقینی منصرف شد. کانت به جای روش کسب یقین یا معرفت یقینی، از امکان معرفت یقینی آغاز کرد و فلسفه را در برابر این پرسش قرار داد که قضایای تألیفی پیشینی چگونه ممکن است؟ از نظر کانت «همه متعاطیان مابعدالطبیعه، مادام که پاسخ رضایت‌بخشی به این پرسش که «شناسایی‌های تألیفی مقدم بر تجربه چگونه ممکن است؟» ندهند، رسماً و قانوناً از سمت خود معلقند» (کانت، ۱۳۹۴، ص ۱۱۴). بر این اساس، کانت در نقد عقل محض تصریح می‌کند: «مسأله خاص عقل محض در بردارنده این پرسش است که: احکام ترکیبی پیشینی چگونه ممکن هستند؟» (Kant, 1998, p.146). از نظر کانت، مشروعیت مابعدالطبیعه در گرو همین پرسش است (وود، ۱۳۹۶، ص ۶۸). به نظر کانت، این پرسش ملازم با پرسش از امکانات سوژه یا فاعل شناسایی خواهد بود. در واقع کانت از سوژه‌ای که ماهیتش شهود یقینی به خویشتن است عزل نظر می‌کند. از نظر کانت، اگر سوژه اندیشنده بخواهد به خود به‌عنوان متعلق ادراک شناخت پیدا کند، اولاً در تلاش

برای چنین کاری سرشت خود را به‌عنوان اندیشنده نفی می‌کند و ثانیاً در مقام چیزی که فقط به یمن آن، متعلقات تجربه یا اندیشه صرف می‌توانند وجود داشته باشند، باید پیشاپیش مفروض و موجود تصور شود (Allison, 1983, p.272). در واقع پرسش کانت معطوف به امکانات سوژه‌ای است که در جست‌وجوی علم یقینی است. از نظر کانت، امکانات سوژه یا فاعل شناسنده بر هرگونه شناختی مقدم است. آگاهی قبل از هر چیز باید به امکانات خویش بیاندهد؛ زیرا هر نوع آگاهی از اشیاء متوقف بر ارزیابی امکانات ذاتی آگاهی است. پس منظور کانت از سوژه، یقین نفسانی نیست، بلکه امکاناتی است که شرایط حصول هر گونه یقین را فراهم می‌کنند. تغییر جهت مطابقت یا انقلاب کوپرنیکی درست با همین تغییر معنای سوژه محقق گردید (طالب‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۱۶۴-۱۶۳).

از نظر کانت «ما هیچ چیز را نمی‌شناسیم، مگر نحوه دریافت حسی خودمان را از آنها؛ نحوه‌ای که به ما اختصاص دارد» (Kant, 1998, p.168). به تعبیر دیگر می‌توان گفت آنچه ما درباره اشیاء به‌نحو پیشین می‌شناسیم، نه مبتنی بر آنها، بلکه مبتنی بر قوای ماست» (وود، ۱۳۹۶، ص ۶۸). به‌عبارت دیگر، شناخت نفس‌الامری و انکشاف حقایق اشیاء به نظر کانت، صرفاً شأن موجودی است که امکانش همان وجوب و ماهیتش همان انیت اوست. از نظر کانت، آگاهی موجودی که نحوه وجودش امکاناتش را تعیین می‌کند، تابع امکانات اوست. موجودی که وجودش متناهی است، امکانات موجودی که وجودش متناهی است، محدود به نحوه وجود متناهی اوست. امکانات ذاتی موجودی که نحوه وجودش متناهی است، شرایط فراتجربی چگونگی شناخت تجربی را در بر دارد. او همین امکانات را شرایط استعلایی آگاهی می‌داند. بنابراین سوژه نزد کانت مقام جمع شرایط استعلایی است که هرگونه شناخت عینی را امکان‌پذیر می‌سازد. سوژه استعلایی عبارت است از نحوه وجود متناهی. برخلاف دکارت که سوژه مورد نظرش موجودی است که ماهیتش اندیشیدن به خویش است. کانت از ماهیت سوژه در می‌گذرد و سوژه را از حیث ماهیتش کنار می‌گذارد و آن را از حیث نحوه وجودش مورد توجه قرار می‌دهد. نحوه وجود سوژه، شرایط استعلایی یا همان امکانات فراتجربی است که شناخت یقینی، تحت آن شرایط ممکن می‌شود (طالب‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۱۶۴-۱۶۵).

بنابراین استعلایی [موجود] در فلسفه کانت، وصف سوژه و شرایط معرفت در جهان آگاهی است. لذا بستری که کانت در آن از سوژه استعلایی سخن می‌گوید، جهان آگاهی است نه عالم نفس‌الامر ارسطویی. شأن استعلایی هم که کانت برای سوژه در اندیشه خود قائل می‌شود، شرطیت برای آگاهی است. در واقع استعلایی در فلسفه کانت، به شرایط آگاهی اشاره دارد. بر همین اساس، کانت به ایدئالیسم خود وصف استعلایی می‌دهد و تصریح می‌کند که: «ایدئالیسمی که مصطلح من است، به وجود اشیاء مربوط نمی‌شود؛ زیرا چنین شکی هرگز به ذهن من خطور نکرده است...»

آنچه من درباره همه پدیدارها اثبات کرده‌ام این است که آنها نه اشیاء هستند (بلکه صرفاً انواع بازنمودهای ناشی از اشیاء‌اند) و نه تعینات ذاتی نفس الامر اشیاء» (کانت، ۱۳۹۴، ص ۱۳۲).

بنابراین ایده آلیسم استعلایی نحوه‌ای از تفکر است که در آن شیء صرفاً از آن حیث که متعلق آگاهی است، شیء است. یعنی سوژه استعلایی امکان ثبوت شیء (ابژه) را از آن حیث که متعلق آگاهی است به دست می‌دهد. به عبارت دیگر، امکان ثبوت اشیاء را از حیث اثباتی تبیین می‌کند یا به تعبیر دقیق‌تر حیث انتولوژیک اشیاء را از جنبه اپسیتمولوژیک مورد بحث قرار می‌دهد (طالب‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۱۶۹).

کانت تعبیر استعلایی را بیش از هر جا در نقد عقل محض و تمهیدات و در مقام بیان فلسفه نظری خود به کار می‌برد و البته اصطلاح استعلایی در نقد اول کانت معطوف به قوه شناخت است. در عین حال استعلایی برای کانت واجد معنای عامی است که سراسر نظام فلسفی وی را پوشش می‌دهد و نه تنها صرفاً به قوه شناخت مربوط نیست، بلکه در نقد عقل عملی و نقد قوه حکم نیز حائز اهمیت است. می‌توان گفت که معنای عام استعلایی که وصفی برای رویکرد فلسفی کانت است، «شرط امکان» است. به تعبیر بهتر، رویکرد استعلایی رویکردی است که به شرط یا شرایط امکان می‌پردازد و این شرط در هر عرصه‌ای اقتضانات ضروری خود را دارد. به گونه‌ای که در عقل نظری شرط امکان شناخت است و در عقل عملی شرط امکان اخلاق. وی تصریح می‌کند: «فلسفه استعلایی عبارت است از ایده علمی که نقد عقل محض باید کل نقشه آن را معمارانه طرح بریزد. یعنی باید آن را براساس اصول طراحی کند و همزمان کمال‌یافتگی و قطعیت همه قطعات برساننده این عمارت را کاملاً تضمین نمایند. فلسفه استعلایی نظامی از همه اصول عقل محض است» (Kant, 1998, p.134).

با این ملاحظه می‌توان گفت که مفهوم استعلایی در عقل نظری، معطوف به شناخت است. او فلسفه استعلایی را این‌گونه تبیین می‌کند: «من همه شناخت‌هایی را که نه‌چندان به ابژه‌ها، بلکه فقط به مفاهیم پیشینی ما از ابژه‌ها به‌طور عام می‌پردازند، استعلایی می‌نامم. نظامی از این مفاهیم باید فلسفه استعلایی نامیده شود» (Ibid, p.132).

بر همین اساس است که از نظر کانت «این تحقیقی را که اکنون مورد توجه ماست، واقعاً نمی‌توان آموزه نامید. بلکه فقط می‌توانیم آن را نقد استعلایی بخوانیم؛ زیرا هدف آن گسترش و توسعه خود شناخت‌ها نیست. بلکه فقط اصلاح این شناخت‌ها را در نظر دارد و باید معیاری برای محک زدن ارزش یا بی‌ارزشی همه شناخت‌های پیشینی ارائه کند» (Ibid, p.133).

بنابراین کانت در تمهیدات پرسش از چگونگی امکان ریاضیات محض، علوم طبیعی محض، مابعدالطبیعه به‌طور کلی و مابعدالطبیعه به عنوان یک علم را پرسشی استعلایی قلمداد می‌کند

(کانت، ۱۳۹۴، ص ۱۱۶).

ایده اصلی نقد عقل محض کانت نیز مبتنی بر همین رویکرد استعلایی است؛ چنان‌که کانت تصریح می‌کند: «آنچه فلسفه استعلایی را تشکیل می‌دهد، متعلق به نقد عقل محض است و این نقد ایده اصلی فلسفه استعلایی است» (Kant, 1998, p.151). از نظر کانت، فلسفه استعلایی مقدمه ضروری هر مابعدالطبیعه‌ای است و قبل از وی نیز در تاریخ فلسفه، فلسفه استعلایی وجود نداشته است؛ چراکه آنچه بدین نام موسوم است، بخشی از مابعدالطبیعه محسوب می‌شود و حال آنکه از قبل با این علم باید امکان مابعدالطبیعه را محرز ساخت. و لذا فلسفه استعلایی بر هر مابعدالطبیعه‌ای مقدم است (کانت، ۱۳۹۴، ص ۱۱۵).

کانت در نقد قوه حکم صریح‌تر از هر جای دیگر اصل استعلایی را این‌گونه شرح می‌دهد: «یک اصل استعلایی اصلی است که شرطی کلی را که اشیاء فقط تحت آن می‌توانند به‌طور کلی متعلقات شناخت ما باشند، به‌نحو پیشین متصور سازد» (Kant, 2007, p.16). در اینجا کانت در مقام بیان اصل غایت‌مندی طبیعت به‌عنوان اصل استعلایی قوه حاکمه است و این اصل استعلایی حاکی از شرایط امکان است و ذیل معنای عام استعلایی که پیش از این گفتیم قرار می‌گیرد.

این معنای عام استعلایی، وصف کلی نظام فلسفی کانت نیز محسوب می‌شود؛ به‌گونه‌ای که ایدئالیسم کانت را ایدئالیسم استعلایی قلمداد می‌کنند. با این ملاحظه، استعلایی ناظر به عرصه عقل عملی و اخلاق نیز به‌کار می‌رود؛ آن‌گونه که کانت شرایط امکان قوانین عقل عملی یا همان شرایط امکان اخلاق را «شرایط استعلایی» تعبیر می‌کند و [مثلاً] از «آزادی استعلایی» نام می‌برد. کانت در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق تصریح می‌کند: «انسان در مقام ذاتی خردمند، و در نتیجه در مقام عضوی از عالم معقول، هیچ‌گاه نمی‌تواند علیت اراده خودش را از راهی به‌جز پیروی از آرمان آزادی متصور شود؛ زیرا استقلال از علل تعیین‌کننده عالم محسوس (استقلالی که عقل همیشه باید به خودش نسبت بدهد)، همان آزادی است. مفهوم آزادی به‌گونه‌ای جدایی‌ناپذیر به مفهوم خودقانون‌گذاری پیوسته است. همچنین به‌نوبه خود به اصل کلی اخلاق پیوند می‌خورد (اصلی که در مفهوم آرمانی خود زمینه‌ساز همه اعمال ذات‌های عاقل است، درست به همان‌گونه که قانون طبیعت زمینه‌ساز تمام پدیده‌هاست)» (Kant, 2011, p.452). بنابراین کانت در آثار مربوط به نقد عقل عملی و اخلاق و حقوق به شرایط استعلایی قانون اخلاقی به‌مثابه شرایط امکان اخلاق می‌پردازد. درواقع از نظر کانت، علم و اخلاق به ابژه‌های تابع قوانین آزادی معطوف است (بکر، ۱۳۹۵، ص ۱۲۶).

بر این اساس وصف استعلایی، وصف هر مفهوم کانت که ذیل رویکرد کلی وی، یعنی پرداختن به شرایط امکان باشد، قابل اطلاق است و بدین معنا حقوق بشر و انسان معطوف به آن نیز در

صورتی که در پرتو این رویکرد کانت از شرایط امکان آنها در عرصه عقل عملی سخن گفته شود، می‌توانند وصف استعلایی به خود بگیرند. اما در معنای استعلایی باید دقت نمود و به مراد کانت از این مفهوم توجه داشت. به نظر می‌رسد که استاد سیدفاطمی در کاربرد مفهوم استعلایی نه تنها بر فلسفه کانت تکیه ندارد، بلکه از آن فاصله می‌گیرد.

۳. انسان استعلایی در فلسفه کانت

کانت اصطلاح انسان استعلایی را هیچ‌گاه به کار نبرده است. حال باید دید با توجه به مقدمات فوق، استاد سیدفاطمی این اصطلاح را در محدوده اندیشه کانت به چه معنایی می‌تواند به کار برد؟ با توجه به فلسفه کانت، به نظر می‌رسد که یا انسان به مثابه سوژه استعلایی قابل ملاحظه است و در این صورت انسان استعلایی مورد نظر استاد سیدفاطمی همان سوژه استعلایی است و یا به عنوان ابژه قابل ملاحظه است که در این صورت، انسان به مثابه پدیداری متعلق به جهان فنومنال که تحت قوانین ضروری علی است، موضوع علم خواهد بود.

با توجه به اینکه استاد سیدفاطمی در طرح انسان استعلایی به انسانی که موضوع حقوق بشر است نظر دارد و حقوق بشر به عرصه عقل عملی متعلق است، بنابراین انسان استعلایی مورد نظر ایشان نمی‌تواند ابژه باشد و قطعاً ساحتی از وجود انسان که به مثابه ابژه طبیعی موضوع علم قرار می‌گیرد، در اینجا مورد نظر نیست. تأکید ایشان بر انسان دارای قدرت انتخاب و حق انتخاب (سیدفاطمی، ۱۳۹۶، ص ۲۲) و همچنین تصریح ایشان بر عقل خودبنیادی که خاستگاه اخلاق و ارزش‌های تعاملی بین‌الافراد است (همان، ص ۲۵) نیز همین مطلب را اثبات می‌کند. نتیجه‌ای که از این بحث می‌توان گرفت این است که انسان استعلایی مورد نظر استاد سیدفاطمی صرفاً می‌تواند سوژه استعلایی کانت در عقل عملی باشد.

با توجه به توضیحات فوق، می‌توان گفت وصف استعلایی برای انسان در دیدگاه استاد سیدفاطمی، اگر مبتنی بر اندیشه کانت باشد - که ایشان چنین ادعایی دارند - اقتضائاتی ضروری دارد که در ادامه براساس همین اقتضائات به تحلیل و ارزیابی دیدگاه ایشان خواهیم پرداخت. به تعبیر بهتر، اگر استاد سیدفاطمی در پرتو ایدئالیسم استعلایی کانت پایبند به وصف استعلایی باشد، به تبع آن باید پایبند به برخی از ملزوماتی باشد که مبتنی بر انقلاب کوپرنیکی کانت ضروری می‌نماید. در راستای ارزیابی دیدگاه ایشان باید این ملزومات را به مثابه شاخص، مطمح نظر قرار داد.

۴. غیر جوهری بودن رویکرد استعلایی کانت

اولین نکته رویکرد غیر جوهری کانت به انسان در پرتو رویکرد استعلایی است. ایدئالیسم استعلایی کانت، نه تنها رویکرد جوهری ماقبل دکارتی - که بر تاریخ متافیزیک سیطره داشت و به عنوان رویکرد

ارسطویی شناخته می‌شد - را به حاشیه برد، بلکه حتی رویکرد جوهری دکارت (به‌عنوان مؤسس فلسفه مدرن) به انسان را نیز بر نتابید. یکی از اقتضانات ضروری رویکرد استعلایی کانت، صرف نظر کردن از توجه جوهری به اشیاء و انسان است. در این میان، اگر به انسان به‌مثابه ابژه شناخت توجه شود، قطعاً این ابژه حیث جوهری به معنایی که در متافیزیک پیشاکانتی مطرح است ندارد و اگر به انسان به‌مثابه سوژه شناخت توجه شود - همان‌طور که پیش از این گفتیم - باز جوهر نفسانی نیست و مقام جمع شرایط استعلایی ناظر به شناخت است.

با توجه به اینکه انسان موضوع حقوق بشر سوژه عقل عملی یا همان سوژه خودقانون‌گذار^۱ است، این سوژه نیز جوهر نیست و می‌توان گفت که مقام جمع شرایط استعلایی ناظر به قانون اخلاق و در محدوده عقل عملی است. بر این اساس، اطلاق وصف استعلایی بر انسان، مقتضی صرف نظر کردن از تعریف جوهری انسان است.

این در حالی است که استاد سیدفاطمی در تعریف انسان استعلایی، دقیقاً به چنین رویکرد جوهری پیشاکانتی متوسل می‌شود. ایشان تصریح می‌کنند که: «وقتی در حقوق بشر گفته می‌شود "همه انسان‌ها" یا "هر کس"، این «هر کس» وجود خارجی ندارد. «هر کس» بدون توجه به قبیله، نژاد، موقعیت اجتماعی، موقعیت فرهنگی و همچنان دیگر وابستگی‌های عرضی، از جمله وابستگی‌های ملی، ملیتی، فرهنگی، دینی، نژادی، رنگی و... در عالم بیرون هیچ‌وقت وجود ندارد. این «هر کس»، هر کس انتزاعی است و از این هر کس انتزاعی غیر معطوف به عرضیات مذکور، به «انسان انتزاعی» تعبیر می‌کنیم» (سیدفاطمی، ۱۳۹۶، ص ۲۳).

اشاره به عرضیات و تأکید بر وجه انتزاعی انسان، مبتنی بر رویکرد جوهری پیشاکانتی و تفکیک به جوهر و عرض است. به‌گونه‌ای که می‌توان جوهر شیء را منتزع از عرضیات آن در نظر گرفت. استاد سیدفاطمی نه تنها از این رویکرد پیشاکانتی فاصله نمی‌گیرد، بلکه در موارد مکرری بر تلاش در راستای انتزاع جوهر انسان از ورای قیودات عرضی تأکید دارد و صرفاً چنین رویکردی به انسان را شرط حقوق بشر می‌داند (همان، ص ۲۲-۲۳). این تصریحات استاد سیدفاطمی اوج دیدگاه جوهری و پیشاکانتی وی به انسان را نشان داده است.

ایشان در فراز دیگری تصریح می‌کنند: «همه انسان‌های موجود در جهان هستی و متعلق به جوامع و تمدن‌های مختلف و برخوردار از شرایط و موقعیت‌های نژادی، قبیله‌ای و جنسی متفاوت، همه یک مابه‌ازاء مشترک دارند که آن مابه‌ازاء مشترک که انسانیت آنهاست، از آنها انتزاع می‌شود» (همان، ص ۲۴). تأکید بر مابه‌ازاء مشترک و انتزاع این مابه‌ازاء مشترک، به بیانی دیگر بر رویکرد

1. Autonom.

پیشاکانتی و جوهری ایشان به انسان اشاره دارد. اینکه چگونه ایشان تعبیر استعلایی را دقیقاً به همین حیث انتزاعی اطلاق می‌کند، مسأله برانگیز است.

کانت وجود جوهری نفس به معنای مورد نظر در فلسفه سنتی را نمی‌پذیرد (صانعی دره بیدی، ۱۳۸۴، ص ۲۸). در مابعدالطبیعه سنتی گفته می‌شود فلسفه از موجود بما هو موجود بحث می‌کند و این امر از طریق عقل محقق می‌گردد. با عقل می‌توان احکام موجود بما هو موجود را کشف کرد. عقل به معقول آگاه می‌شود و احکام موجود باید معقول باشد تا ما به آن آگاه شویم. در مورد انسان، کیفیات متنوع و متکثری هستند که مبتنی بر یک جنبه بعد وحدت، همه این کثرات به جمعیت می‌رسند و شناخته می‌شوند. این جنبه وحدت امری است معقول که خودش به چشم نمی‌آید و اگر وجود نمی‌داشت، خواص متکثر محقق نمی‌شد و دوام نمی‌داشت. این جنبه وحدت که مجرد و غیر مادی است، با عقل که هم‌سنخ با آن است درک می‌شود. به همین فرایند انتزاع گفته می‌شود. استاد سیدفاطمی در مقام بیان انسان استعلایی دقیقاً به همین فرایند اشاره می‌کند (سیدفاطمی، ۱۳۹۶، ص ۲۳). این انتزاع جوهر انسان بدون وابستگی‌های عرضی و کیفیات متکثر دقیقاً رویکرد شایع متافیزیک پیشاکانتی در شناخت و تعریف انسان است و دقیقاً رویکرد استعلایی کانت در مقابل این رویکرد قیام می‌کند و آن را غیر ممکن تلقی می‌نماید. از نظر کانت، شناخت متافیزیکی و عقلانی محض از دیدگاه نظری مطلقاً محال است (فریدمن، ۱۳۹۴، ص ۲۷). این شناخت متافیزیکی از طریق فرایند انتزاع محقق می‌گردد. بنابراین می‌توان گفت که انسان غیر معطوف به عرضیات مورد اشاره استاد سیدفاطمی، همان انسان انتزاعی است و هیچ نسبتی با انسان استعلایی در بستر اندیشه کانت ندارد.

برای آنکه رویکرد مابعدالطبیعه سنتی دقیق‌تر تبیین گردد، می‌توان به این بحث از ابن سینا به‌عنوان یکی از مهم‌ترین فلاسفه مابعدالطبیعه پیشاکانتی توجه نمود. ابن سینا در الهیات شفا، در مقاله پنجم فصل اول تصریح می‌کند: «فالحیوان مأخوذ به عوارضه هو الشیء طبیعی و المأخوذ بالذاته هو طبیعت التي يقال ان وجودها اقدم من وجود الطبيعي بقدم بسیط علی المركب».

اگر حیوان را به ذات و حقیقت وحدانی آن و نه به عوارضش در نظر بگیریم، وجود آن مقدم است به وجود طبیعی آن؛ همان‌طور که بسیط مقدم بر مرکب است، حقیقت ذاتی آن شیء نیز مقدم بر عوارضش می‌باشد. استاد سیدفاطمی همان‌طور که پیش از این اشاره شد به مابه‌ازاء مشترک انسان‌ها و به انتزاع این مابه‌ازاء مشترک اشاره کرده و در نهایت از آنچه انسان را انسان می‌کند، پرسش می‌کنند (سیدفاطمی، ص ۲۴).

صرف نظر از اینکه چه پاسخی به پرسش ایشان داده شود، اصل پرسش ایشان حاکی از رویکرد مابعدالطبیعه پیشاکانتی ایشان در مواجهه با انسان است و این پرسش به هیچ‌عنوان متناسب با

رویکرد استعلایی نیست؛ چراکه در پرتو رویکرد استعلایی چنین پرسشی بی‌معناست، از آن جهت که اساساً پرسش از نفس الامر بی‌معناست.

ایشان تلاش می‌کنند انسان را غیر معطوف به عرضیاتش، یعنی کیفیات متکثری از قبیل نژاد و رنگ و زبان و... تعریف کنند، و بلکه جوهر وجودی انسان را مبنا قرار دهند و حقوق متعلق به این جوهر را حقوق بشر می‌نامند. در واقع ایشان به جنبه وحدت و آنچه این کیفیات متکثر را ذیل مفهوم انسان متعین می‌کند نظر دارند. ولی در نهایت مشخص نیست که چرا این مفهوم را انسان استعلایی می‌نامند.

برای روشن تر شدن زاویه تلقی استاد سیدفاطمی از رویکرد استعلایی کانت، ضروری است که قدری به دیدگاه کانت در این خصوص پرداخته شود. کانت نه تنها رویکرد جوهری مابعدالطبیعه ماقبل مدرن را بر نمی‌تابد، بلکه به تفکر دکارت نیز از حیث تلقی نفس انسانی به مثابه جوهر نقد می‌کند. رویکرد استعلایی کانت مقتضی تلقی سوژه اندیشنده به مثابه شرط است و نه سوژه اندیشنده به مثابه جوهر. مطابق فلسفه کانت «یکسان دانستن سوژه اندیشنده که شرط اندیشه است با من یا موجودی که وجودش در زمان تعیین یافته است، باطل و نادرست است» (یوئینگ، ۱۳۸۸، ص ۹).

کانت در بحث دیالکتیک استعلایی به این مطلب اشاره کرده است که: «می‌توان درباره من اندیشنده (نفس) - که خود را به عنوان جوهر، به عنوان بسیط، به عنوان چیزی عدداً این همان و به عنوان همبسته کل وجود بازنمایی می‌کند که همه سایر وجود باید از آن استنتاج شود - گفت که خود را چندان از طریق مقولات نمی‌شناسد. بلکه [بیش از آنکه خود را بشناسد] مقولات را می‌شناسد و از طریق مقولات همه ابژه‌ها را در وحدت مطلق ادراک نفسانی می‌شناسد و در نتیجه آنها را از طریق خودش می‌شناسد... هیچ چیز طبیعی‌تر و اغواکننده‌تر از این توهم نیست که وحدت را در ترکیب تفکرات، وحدتی ادراک شده در موضوع این تفکرات تلقی کنیم. می‌توان این خطا را فریب‌کاری آگاهی تجسم یافته [یا پذیرش غیر مجاز ادراک نفسانی جوهریت یافته] نامید» (Kant, 1998, p.395).

مغز سخن کانت این است که سوژه استعلایی در مقام شرطی که فقط به یمن آن تمام متعلقات تجربه می‌تواند وجود داشته باشند باید پیشاپیش مفروض و موجود تصور شود.

درواقع سوژه استعلایی در اندیشه کانت، لایشرط از افراد لحاظ می‌شود و به عبارت بهتر، ساخت شروط آگاهی است. یعنی افقی است انسانی، که آگاهی معطوف به آن است و همه چیز در این آگاهی تقرر و وجود می‌یابد.

کانت مکرر هشدار داده است که من استعلایی به عنوان فاعل منطقی شناخت، یعنی من می‌اندیشم نباید جوهر تلقی شود. من استعلایی فاعل مطلق یا حتی مفهوم نیست، بلکه فقط مرجع پدیده‌های درون ذهن انسان است (صانعی دره بیدی، ۱۳۸۴، ص ۲۴).

۵. تحقق جهان طبیعت و جهان آزادی در نسبت با سوژه کانتی

یکی دیگر از اقتضانات ضروری رویکرد استعلایی کانت که استاد سیدفاطمی در کاربرد وصف استعلایی باید به آن ملتزم باشد، گذر از متافیزیک سنتی و تحقق طبیعت و آزادی در پرتو ایده آلیسم استعلایی است. می توان گفت تمامی رویکردهای فلسفی پیشاکانتی در مواجهه شناختی با اشیاء به اقتضای وجه نفس الامری (ذاتی) اشیاء و صرف نظر از اقتضانات جهان آگاهی به بازخوانی انسان می پردازند. به تعبیر دیگر، اگر انسان را به عنوان یک موضوع مورد نظر از منظر شناختی ارزیابی کنیم، به مثابه یک موضوع متعلق به طبیعت در ایده آلیسم استعلایی کانت، متعلق به جهان آگاهی است و حیث نفس الامری ندارد. حال اگر به مثابه ابژه شناخت به انسان توجه گردد، انسان یک پدیدار خواهد بود و شناخت نفس الامری و انتزاع جوهر آن ممکن نیست. از طرف دیگر، اگر به عنوان سوژه شناخت در عقل نظری به انسان التفات شود، این سوژه استعلایی مقام جمع شرایط استعلایی شناخت است و باز وجه نفس الامری ندارد که قابل انتزاع باشد.

همچنین اگر در پرتو ایدئالیسم استعلایی، در عرصه آزادی به انسان توجه شود، انسان سوژه خود قانون گذار خواهد بود و باز حیث نفس الامری قابل انتزاع ندارد. بنابراین چه در عرصه طبیعت پدیداری و چه در عرصه آزادی نمی توان از انسان انتزاعی به مثابه انسان استعلایی سخن گفت. در واقع ذیل ایده آلیسم استعلایی کانت، «انسان» نسبتی با تلقی استاد سیدفاطمی، به گونه ای که از حیث قابل انتزاع و غیر معطوف به عرضیات برخوردار باشد، ندارد.

این در حالی است که اساساً مفهوم استعلایی در بنیاد خود، به همین گذر از عنایت نفس الامری به اشیاء، به توجه به اشیاء، تحت شرایط سوژه (چه در عرصه طبیعت و چه در عرصه آزادی) اشاره دارد. استعلایی در فلسفه کانت، وصف سوژه و شرایط معرفت در جهان آگاهی یا شرایط اخلاق در جهان آزادی است.

با این وجود، استاد سیدفاطمی به گونه ای وصف استعلایی را در کتاب حقوق بشر معاصر به کار می برند که از این اقتضانات ضروری اندیشه کانتی فاصله زیادی دارد. ایشان تصریح می کنند که: «به نظر می رسد رواقیان پیشتازان طرح ایده انسان استعلایی بودند؛ چه اینکه هم آنان برای اولین بار تعریفی از کرامت انسان به ذات خود، جدای از موقعیت اجتماعی و حرمت منبعث از آن ترسیم نمودند. انسان استعلایی رواقی، به انسان فیلسوف فردگرایی حقوق بشری شباهت تام دارد؛ زیرا هویت استعلایی او نه در خمیرمایه الهیاتی وی، بلکه در غیر معطوف بودنش به موقعیت های اجتماعی نهفته است». تعابیر صریح استاد سیدفاطمی در جملات مذکور حاکی از این واقعیت است که مراد ایشان از تعبیر «استعلایی» هیچ ربطی به فلسفه کانت ندارد؛ چراکه بسیار عجیب می نماید که تلقی رواقی پیشاکانتی از انسان را استعلایی بدانیم. همان طور که پیش از این نیز اشاره

شد، کانت در تمهیدات تصریح می‌کند که «تاکنون ما هرگز فلسفه استعلایی نداشته‌ایم» (کانت، ۱۳۶۷، ص ۱۱۵). از کلام استاد سیدفاطمی چنین بر می‌آید که ایشان استعلایی بودن تلقی رواقی از انسان را به غیر معطوف بودن به موقعیت‌های اجتماعی می‌دانند و بدون تردید، این شاخص هیچ ربطی به معنای کانتی وصف استعلایی ندارد.

ادامه کلام استاد سیدفاطمی ادعای ما را تثبیت می‌کند؛ چرا که از نظر ایشان، «مسیحیت هم مفهوم استعلایی انسان را مطرح می‌کند» (سیدفاطمی، ۱۳۹۶، ص ۲۴). زاویه ایشان با تلقی کانتی از وصف استعلایی هنگامی عمیق‌تر می‌شود که وی رویکرد استعلایی به انسان را به قرآن نیز نسبت می‌دهد.

از نظر استاد سیدفاطمی، «مفهوم استعلایی انسان ناظر به هویت فرافرهنگی، فراجغرافیایی، فراجنسیتی، فرانژادی، فرازبانی، فرادینی و... است» (همان، ص ۲۵). بنابراین ایشان استعلایی را به معنای اطلاق مفهوم انسان از قیودات مذکور می‌داند.

می‌توان گفت که مفهوم «انتزاعی» که ایشان در مواردی استفاده کرده‌اند (همان‌جا) به مرادشان نزدیک‌تر است و مقصود ایشان هیچ ربطی به وصف استعلایی در کانت ندارد، و لذا کانتی بودن دیدگاه ایشان روشن نیست. لذا رویکرد ایشان برخلاف تصور خودشان، عمیقاً ذات‌گرایانه است. رویکرد قائل به عرضیات شیء و امکان انتزاع جوهر شیء قطعاً ذات‌گرایانه است. درحالی‌که ایشان تصریح می‌کنند: «فیلسوفان حقوق بشری در مباحث نظری حقوق بشر نسبت به این انسان استعلایی و آنچه جوهره انسانیت اوست، مباحث فوق‌العاده دقیق و عمیقی ارائه می‌کنند. البته ضرورتی ندارد که به این مسأله به‌گونه‌ای ذات‌گرایانه نگاه کنیم» (همان، ص ۲۴).

۶. نسبت تعریف بیولوژیک از انسان و انسان استعلایی

کانت در نظام فلسفی خود، دو قلمرو ضرورت و آزادی را از یکدیگر تفکیک می‌کند. قلمرو ضرورت عرصه روابط علی‌پدیداری محسوب می‌گردد و کیفیت روابط این پدیدارها موضوع علم مدرن است و قلمرو آزادی همان قلمرو اخلاق است. کانت در «بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق»، قوانین را به دو دسته قوانین طبیعت و قوانین آزادی تقسیم می‌کند و دانش قوانین طبیعت را علم طبیعی و دانش قوانین آزادی را اخلاق می‌داند (Kant, 2011, p.3).

انسان اگر به‌مثابه موضوع شناخت علمی مورد نظر باشد، موضوعی از موضوعات جهان پدیداری است و تحت قوانین ضروری علم قرار می‌گیرد و اگر از وجه نومیال و به‌مثابه سوژه آزاد و برخوردار از اراده تلقی گردد، آنگاه به حیطه جهان نومیال و عرصه اخلاق گام نهاده است.

با این توضیحات می‌توان به تحلیل بخش دیگری از اندیشه استاد سیدفاطمی پرداخت. ایشان

تصریح می‌کنند که: «نقطه عزیمت حقوق بشر معاصر تعریف بیولوژیک انسان است. این پایانی بر نزاع ایدئولوژیک و ارزشی درباره مفهوم انسان است. بشر به موجودی اطلاق می‌شود که زیست‌شناسان به آن انسان می‌گویند» (سیدفاطمی، ۱۳۹۶، ص ۲۲). اگر آن‌گونه که استاد سیدفاطمی گفته‌اند تعریف زیست‌شناختی از انسان مبنا یا حداقل نقطه عزیمت حقوق بشر باشد، براساس طبقه‌بندی فلسفه کانت، این تعریف، انسان را به‌مثابه اثره علم مورد توجه قرار می‌دهد. از نظر کانت، طبیعت، آن‌گونه که در تحقیقات تجربی ما نمایان می‌شود، به شکلی مکانیکی و سببانه عمل می‌کند و هیچ نشانی از هیچ طرح آگاهانه و عامدانه‌ای ندارد. تحقیقات تجربی درباره انسان نیز بر این عقیده صحه می‌گذارد. انسان صرفاً حلقه‌ای مشابه حلقه‌های دیگر در زنجیره طبیعت است (Pinkard, 2002, p.77). این در حالی است که انسان به‌مثابه موضوع حقوق بشر، به قلمرو آزادی و عرصه اخلاق تعلق دارد. از نظر کانت، اراده آزاد انسان از قانون طبیعی پدیدارها به‌لحاظ روابط متقابلشان با یکدیگر (یعنی از قانون علیت) کاملاً مستقل است و همین استقلال، آزادی استعلایی است (Kant, 1909, p.116-117).

به تعبیر پینکارد^۱: «ما باید این وضعیت را «آزادی استعلایی» بنامیم؛ یعنی آنچه به‌واسطه آن فاعلی علت انتخاب یک دستور عمل کردن براساس آن می‌شود، و این خود شرطی است برای امکان اینکه فاعل خودش را به‌مثابه فاعل درک کند. بنابراین چیزی است که نمی‌توانیم آن را در جهان پدیداری تجربی پیدا کنیم» (Pinkard, 2002, p.47). اگر آن‌گونه که استاد سیدفاطمی می‌فرماید بنا باشد تعریف زیست‌شناسان از انسان مبنای حقوق بشر باشد، اساساً بعد آزادی انسان که شرط ضروری اخلاق و حقوق بشر است، منتفی می‌گردد. این یک تناقض آشکار در دیدگاه ایشان است. در فلسفه کانت، عرصه عقل عملی که قطعاً حقوق بشر نیز به این عرصه تعلق دارد، عرصه خودقانون‌گذاری^۲ است. کانت تصریح می‌کند که: «خودقانون‌گذاری اراده اصل یگانه همه قوانین عملی و همه تکالیف منطبق با آنهاست» (Kant, 1909, p.122). بنابراین انسان موضوع حقوق بشر انسان خودقانون‌گذار است، نه انسانی که زیست‌شناسان تعریف می‌کنند. از نظر کانت، از آنجاکه ما انسان‌ها موجوداتی خودقانون‌گذار هستیم، آزادانه عمل خود را متعین می‌کنیم (Schneewind, 1999, p.310).

نتیجه‌گیری

با توجه به وصف استعلایی نظام فلسفی کانت، هر مفهومی که با اقتضانات این رویکرد فلسفی بازخوانی گردد می‌تواند وصف استعلایی به خود بگیرد. درواقع مفهوم استعلایی به شرایط امکان در

1. Pinkard.
2. Autonomy.

پرتو سوبژکتیویته کانتی اشاره دارد و بر این اساس می‌توان این وصف را به انسان نیز اطلاق نمود. اما آنچه در اطلاق این وصف به انسان حائز اهمیت است، اینکه این نسبت به انسان موجب لحاظ اقتضائاتی ضروری است که به جهت‌گیری ویژه کانت در پرتو ایدئالیسم استعلایی نسبت به متافیزیک سنتی باز می‌گردد. به‌گونه‌ای که این رویکرد ضرورتاً نمی‌تواند وجوه انسان را در پرتو صورت‌بندی جوهر و عرض بازخوانی نموده و یا به انتزاع مابه‌ازاء مشترک انسان قائل باشد. رویکرد استعلایی، چه ناظر به قوه شناخت و عرصه طبیعت باشد و چه ناظر به قوه اراده و عرصه آزادی باشد، با تلقی استاد سیدفاطمی از انسان انتزاعی غیر معطوف به عرضیات نسبتی ندارد. بنابراین ایشان این اصطلاح را خارج از خاستگاه اصلی آن، یعنی فلسفه کانت به کار می‌برد. با این ملاحظه و جهی برای تأکید ایشان بر ابتدای دیدگاهشان در مبانی حقوق بشر، بر فلسفه کانت باقی نمی‌ماند. هرچند این فرموده ایشان که منسجم‌ترین دفاع نظری از حقوق بشر معاصر همان دفاع کانتی است (سیدفاطمی، ۱۳۹۶، ص ۲۲)، سخنی دقیق و درست است. ولی می‌توان گفت که دیدگاه ایشان در مبانی حقوق بشر، به هیچ‌عنوان کانتی نیست.

کتابنامه

۱. استرن، رابرت (۱۳۹۳). کانت و آموزه تالیف (نقادی نقد عقل محض). ترجمه مهدی محمدی اصل. چاپ دوم. تهران: انتشارات بیدگل.
۲. بکر، دون (۱۳۹۵). فلسفه اخلاق و سیاست کانت (تاریخ فلسفه راتلج، ج ۶): عصر ایده آلیسم آلمانی). ترجمه حسن مرتضوی. تهران: انتشارات چشمه.
۳. شجاعی، مالک (۱۳۹۱). درآمدی فلسفی تاریخی به روشنگری از کانت تا فوکو. تهران: انتشارات علم.
۴. وود، آلن. و (۱۳۹۶). کانت. ترجمه عقیل فولادی. تهران: انتشارات نگاه معاصر.
۵. کاپلستون، فردریک (۱۳۸۶). تاریخ فلسفه. ترجمه غلامرضا اعوانی (ج ۴). چاپ دوم. تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۶. کاسیرر، ارنست (۱۳۹۵). فلسفه روشنگری. ترجمه یدالله موقن. چاپ چهارم. تهران: انتشارات نیلوفر.
۷. کانت، ایمانوئل (۱۳۹۴). تمهیدات. ترجمه غلامعلی حداد عادل. چاپ ششم. تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.
۸. کورنر، اشتفان (۱۳۹۴). فلسفه کانت. چاپ چهارم. تهران: انتشارات خوارزمی.
۹. صانعی دره بیدی (۱۳۸۴). جایگاه انسان در اندیشه کانت. تهران: انتشارات ققنوس.
۱۰. فریدمن، مایکل (۱۳۹۴). کانت و فلسفه علم. ترجمه سعید جعفری. تهران: انتشارات نیلوفر.
۱۱. قاری سیدفاطمی، سید محمد (۱۳۹۶). حقوق بشر معاصر، «درآمدی بر مباحث نظری، مفاهیم، مبانی، قلمرو و منابع». چاپ پنجم. تهران: انتشارات نگاه معاصر.
۱۲. _____ . مصاحبه روزنامه اعتماد ملی. تاریخ ۱۳۹۱/۲/۹.
۱۳. طالبزاده، سید حمید (۱۳۹۶). گفت‌وگویی میان هگل و فیلسوفان اسلامی (صیوروت، دیالکتیک، ایدئالیسم). تهران: انتشارات هرمس.
۱۴. یوئینگ، ای، سی (۱۳۸۸). شرحی کوتاه بر نقد عقل محض کانت. ترجمه اسماعیل سعادت‌ی خمسه. تهران: انتشارات هرمس.

15. Allison, Henry (1983). *Kants Transcendental Idealism*, Yale University Press.

16. Bristow, William (2010). *Enlightenment*, The Stanford Encyclopedia of philosophy.

17. Guyer, Paul (2015), *Idealism*, The Stanford Encyclopedia of philosophy.

18. Kant, Immanuel (1909). *Critique of practical reason*. Trans. TK Abbott. New York: Prometheus Books.
19. Kant, Immanuel (1998). *Critique of Pure Reason*. Trans by Paul Guyer and Allen W. Wood. Cambridge University Press.
20. Kant, I (2011). *Groundwork of the Metaphysic of Morals*. Edited and translated by Gregor M and Timmermann J. Cambridge University press
21. Kant, I. (2007). *Critique of Judgement*. Translated by Meredith. J. C. Oxford University Press.
22. Pinkard, T. (2002). *German Philosophy 1760-1860: the legacy of idealism*.
23. Schneewind, J. B. (1999). *10 Autonomy, Obligation, and Virtue: An Overview of Kant's Moral Philosophy*. The Cambridge Companion to Kant, 3, 309.